سخنرانی مسجد جامع اصفهان ـ جلسه 9

العالمين باري الخلائق اجمعين و صلي الله علي سيد الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين و خاتم النبيين ابی القاسم محمد و علي اهل بيته الاطيبين الانجبين الهداه المهديين سيما مولانا و سيدنا الامام المبين و الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين و خاتم الائمه المعصومين. صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه مولانا و سيدنا و امامانا و هادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله علي اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعين) [1]

صحبت در اين بود كه امام غايب، كه دست ما به او نميرسد و از او نميتوانيم بهره برداري كنيم، وجودش چه فايدهاي دارد؟

بيان كرديم كه وجود امام و حجت خدا، اولا و بالذات براي ما نيست، اشتباه نشود، ما براي زمين و نبات و حيوان خلق نشدهايم، آن‌ها براي ما خلق شدهاند. وضيع و خسيس، براي شريف خلق شده است، شريف براي خسيس و وضيع خلق نشده است. آن‌ها براي نيل به كمالات خودشان آفريده شدهاند. همان‌طوري كه خدا من و شما را به دنيا آورده است، نه براي اين‌كه صرف وقت كنيم و حيوانات را تربيت كنيم و خودمان هيچ بهره برداري از دنيا نكنيم، براي اين نيست.

ما را براي چه آوردند؟ به عين همان چيزي كه ما را براي آن به دنيا آوردند، براي عين همان مطلب هم پيغمبران را به دنيا آوردهاند.

خوب توجه بفرمائيد،

(وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون) [2]

ما را در دنيا آوردهاند، براي اين‌كه عبادت خدا كنيم و ترقي كنيم و كمال وجودي پيدا كنيم. همين مطلب در خود انبياء هم هست.

علماء اعلام، سلسله جليله طلاب و محصلين، در اين فرازي كه عرض كردم دقت كنند، به همان ملاك و علتي كه ما به دنيا آمديم، انبياء هم براي همان به دنيا آمدند. ما به دنيا آمدهايم براي اين‌كه بندگي خدا كنيم و ترقي كنيم و كمال وجودي پيدا كنيم، انبياء هم براي همين آمدهاند.

چون، بيان كردم انبياء دو قسم از كمالات دارند: يك، كمال ذاتي كه خدا به آن‌ها داده است كه (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ) [3] ، (ذلِكَ فَضْلُ الله يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ) [4] ،(إِنَّ الله اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمين) [5] ، خدا اين‌ها را برگزيده و مقاماتي به اين‌ها داده است. اين كمال ذاتي الهي كه افاضه به آن‌ها شده است بدون اكتساب.

يك قسم، كمالات ديگر است كه خدا به آن‌ها مي دهد، در نتيجه اكتساب آن‌ها، كسب و كار آن‌ها. عينا مثل ثروت، خدا يك ثروتي را از ارث بابا به آدم ميدهد. بابايش مرده است و اين توي رحم مادرش است، بابايش ميليونر است. اين به دنيا كه ميآيد، يك ميليون پول گيرش ميآيد، بدون زحمت. اين يك ثروت است. ثروت افاضه‌ى الهي است. بعد همين پول‌ها را بر ميدارد و سرمايه ميكند، كسب و كار ميكند، ثروت اضافه و افزوني پيدا ميكند، اين ثروت اكتسابي است.

ما و انبياء در اين رشته يكسان هستيم. ما هم يك كمالات ذاتي داريم كه به اكتساب و كسب خودمان نيست.

ما نبوديم و تقاضامان نبود لطف تو بر ما عنايت‌ها نمود

در عدم ما مستحقان كي بديم كه بدين عقل و بدين دانش زديم

اين‌ها كمالاتي است كه بدون زحمت ما، خدا به ما داده است.

يك قسم از كمالات هم در نتيجه زحمات و عبوديت‌ها و بندگي‌ها خدا به ما عطا ميكند. انبياء هم عينا همين‌طور هستند، یک كمالات ذاتي دارند، كه خدا به آن‌ها داده است، علم و قدرت وهبي الهي، يك كمالات اكتسابي دارند كه در نتيجه كسب و كوشش و جد و جهد و مجاهدات به آن كمالات ميرسند.

به همان علتي كه ما به دنيا آمديم و خدا ما را به دنيا آورده است، به همان علت هم خدا انبياء را آورده است. ما را براي اين كه اين گوسفند را چاق كنيم خدا به دنيا نياورده است، ما را براي اين‌كه حيوانات را تربيت كنيم به دنيا نياورده است، ما را براي كمالات خودمان به دنيا آورده است. گاهي اين كمالات در ما از طريق تربيت حيوانات پيدا ميشود. انبياء هم همين طور هستند، انبياء را آوردهاند كه درجات كمالات آن‌ها بالا برود. زيرا گفتيم آن حرفي كه فلاسفه درباره عقول زدهاند، آن حرف در باره انبياء و حجج نميآيد. آن حرف اساسا محل تامل هم هست و منبر جاي شرحش نيست حوزه درس می‌خواهد.

انبياء قابل ترقي هستند، خاتم الانبياء قابل ترقي است، آن كسي‌كه ترقي نميپذيرد، آن كسي‌كه تغير پيدا نميكند، ؟؟؟ 8:55 فقط خدا است، خدا است، خدا. ما سوي الله، همه تغير پذير هستند از نقص به كمال، گاهي هم از كمال به نقص.

خوب، حالا كه پيغمبران قابل تغيير و تكامل هستند، خدا در دنيا آن‌ها را ميآورد كه كامل شوند. راه كامل شدن آن‌ها، تربيت ما است. اين جا دو كار شده است: يك كار، تكميل انبياء، يك كار هم تكميل ما، انبياء براي تكميل ما هستند، اما تكميل انبياء ما را، مقدمه براي كمال خود آن‌ها است، كه اگر اين كمال در انبياء حاصل نشود از راه تربيت ما، شريف را فداي خسيس كردهاند، عالي را فداي نازل كرده‌اند و اين در حكمت غلط است و اين در منطق عقل غلط است.

پس نتيجه اين ميشود، ما براي انبياء هستيم نه انبياء براي ما. اين‌كه ميگويند: انبياء را فرستاديم براي شما،(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) [6] انبياء را براي شما فرستاديم، نه معنايش اين است كه علت خلقت انبياء در دنيا فقط كمال شما است! خير،

فرستادن انبياء براي خودشان است كه بالا بروند. راه بالا رفتن آن‌ها تربيت ما است، ما را تربيت كنند، در نتيجه اين تربيت و اين كوشش، خودشان بالا بروند. البته براي ما هستند، يعني براي هدايت ما هستند، براي تربيت ما هستند، اما تربيت ما، آخرين هدف آن‌ها است؟ خير، آخرين هدف آن‌ها اين است كه خودشان كمال پيدا كنند. نتيجه از جنبه علم اين ميشود كه ما براي آن‌ها هستيم نه آن‌ها براي ما.

وقتي اين مطلب محقق شد، چه ما در دنيا باشيم و چه نباشيم، چه، فايده‌اي به ما برسد و چه نرسد، وجود امام، في نفسه براي خودش مفيد است، لغو نيست، وجودش مانند عدم نيست. اين يك قدري رقت و دقت علمي دارد، ممكن است همه شما مطلب را ميل نكنيد، ولي دانشمندان و فضلاء و علماء درست توجه فرمودند به آنچه عرض كردم.

بيا يك درجه پائين‌تر.

نخير، امام غايب براي ما در غيبتش فايده دارد، دو جور فايده دارد، در عين اين‌كه ما او را نميبينيم، يا نميشناسيمش و نميتوانيم پيش او برويم و استخاره كنيم، نمي‌توانيم برويم ساعت تحويل منزل از او بپرسيم، نميتوانيم تعبير خواب از او بپرسيم، اين كارهائي كه الان از علماء مي‌گيريم، در عين حال آن حضرت براي ما دو تا فايده دارد:

يك «فايده تكويني»، و «يك فايده تشريعي».

اما فايده تكويني امام چيست؟ واسطه فيض بين خدا و بين ما است، رابط بين حق و خلق است در كمالاتي كه از ينبوع قدس احديت به ما افاضه ميشود. اگر خاطرتان باشد، يك شب «قاعده ممكن اشرف» را گفتم و گفتم محال است فيض به مرتبه مادون برسد الا اين‌كه در رتبه قبل، به مرتبه ما فوق بايد رسيده باشد: خاتم الانبياء9 منصبش فوق تمام ما است، امام زمان7 ارواحنا لتراب مقدمه الفداء مقامشان فوق مقام ما است. او اشرف است. فيض از مقام حق متعال بايد به اشرف برسد و از راه اشرف به غير اشرف بايد برسد. اگر امام زمان7 نباشد، مجراي فيض بين ما و بين خدا نخواهد بود:«بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاء» [7] ،امروز هرچه به هركس ميرسد، از مجراي امام زمان7 است، از راه وجود مسعود آن حضرت به ما ميرسد. و معناي يدالله بودنش هم همين است. خدا كه دست گوشتي ندارد، خدا دست جسمي و مادي ندارد، خدا نه دست وهمي، نه دست خيالي، نه دست عقلي، نه دست مادي ندارد. اين هم كه ميگويند: امام زمان7 دست خدا است معنايش همين است. ما فيض را كه به خلق ميرسانيم، بوسيله دستمان ميرسانيم، پول كه ميخواهي به فقير بدهي، تو مي‌دهي، اما با دستت، حرف مرا كه ميشنوي، تو ميشنوي، اما از راه گوش خود، مرا تو ميبيني، از راه چشم خود، حرفت را به من ميرساني، اما از راه گوش من، اين‌ها را دانستيد.

امام در هر عصري، يدالله است، اذن الله است، عين الله است، يك پرده بالاتري هم هست، كه در زيارت اميرالمومنين7 ميگوئي:

«السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَن» [8] ،

كه حالا الان موقع بيانش نيست.

خدا از مجراي امام زمان7 فيض وجود را به آفتاب و ماه و ستاره‌ها و اين كراتي كه در فضا هست و اين كره زمين با هرچه دارد، فيض را از راه امام زمان7 ميرساند. اين است معناي اين‌كه امام زمان7 دست خدا است.

بناء علي هذا، اين دست اگر نباشد، فيض به من و تو نميرسد. پس فايده‌اش اين است كه وجود، حيات، علم، قدرت، غنا، ثروت، عزت، هيمنت، رحمت، هيبت، جمال، جلال، كبريائيت، سلطنت، برو تا آخر كمالات وجودي، همه اين كمالات كه به ما ميرسد، از راه اين حضرت است. اگر راه بسته باشد، چيزي به ما نميرسد، اين فايده وجودی و فايده تكويني برای ما.

حالا ما او را ببينيم يا نبينيم، تاثيري ندارد، مگر فيض‌هائي كه به شما ميرسد، شما ميفهميد؟ خير.

يك قصه اينجا برايتان بگويم، براي تقريب به ذهن، آن خودش يك بحث مفصلي است، نميخواهم وارد شوم، ولي يك قصه ميگويم.

يكي از استاتيد من، كه چند شب قبل، تشرفش را خدمت حضرت بقيه الله7 عرض كردم، آن استاد من، كه حيران شده بود در سيرهاي مختلف عرفاني و در تحصيل معارف، متوسل به حضرت شده بود. حضرت در بيداري و نه در خواب، به او تجلي فرمودند و در هشياري نه در گيجي، در وادي السلام نجف، و به او ارائه فرمودند، يك سطر خط نور كه روي نوار سبزي جلوي سينه مباركشان گرفته بودند و تجليات نوري از آن سطر ميشد با خط جلي: «طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت مساوق لانكارنا لقد اقامني الله و انا حجه ابن الحسن »، كه معنايش را كردم.

همين بزرگوار به من فرمودند: يك وقتي من در كنار شريعه كوفه تو عالم سير نفسي خودم بودم. اين سير نفسي هم، يك راهي است بسيار خطرناك، اصل و بدل هم زياد دارد، حقه بازي‌ها و دكانداري‌ها و الواطي‌ها و استعمار مردم هم در اين راه زياد است. فرمود: تو سير خودم بودم، كنار شريعه نشسته بودم، يك وقت به خود آمدم، ديدم سه تا نخلستان، عقب‌تر از شريعه، تو نخلستان آن‌جا هستم. خوابم؟ بيدارم؟ مستم؟ هوشيارم؟ من كنار شريعه بودم، توي نخلستان چكار مي‌كنم؟ هرچه فكر كردم كه چه شده است نفهميدم، اما خودم را ديدم كه در نخلستان هستم، يك نخلستاني كه نيم كيلومتر تا شريعه فاصله دارد. گذشت. بعد از دو روز در نجف، يكي از بزرگان كه او هم اهل اصفهان است و از بزرگان است، به من اجازه نداد كه بگويم، حيا و ميتا، و الا مي‌گفتم.

اين اصفهان مردان بزرگي خيلی داشته است و الان هم به نسبت جاهای ديگر دارد، قدر شهرتان را بدانيد، قدر ملاهايتان را هم بدانيد، هنوز اين‌جا خالي خالی نشده است.

يكي از اعلام بزرگ كه اهل اصفهان بوده است، به من رسيد، فرمود: فرزند، اگر هم يك وقتي رفتي در مراقبه و سير نفسي خودت، در مرئا و منظر مردم مشغول نشو، مردم يك خيال‌هاي درويشي در تو خواهند كرد، خيال ميكنند تو هم زير خرقه بوق علي شاه رفتهاي و افتادهاي توي آن رشتهها، مظنون به تو ميشوند و دليل ندارد آدم خودش را مورد تهمت كند. من پري‌روز آمدم كنار شريعه، ديدم تو در حال مراقبه و انديشه نفسي خودت هستي.

يك شعر يادم آمد بخوانم:

گوهر خود را هويدا كن كمال اين است و بس   خويش را در خويش پيدا كن كمال اين است و بس

اگر مردي خودت را پيدا كن، اگر پهلوان هستي، خودت را بجوي، بيچاره خودت را گم كرده‌اي.

علماء اجازه بدهند، خارج از ما نحن فيه يك جمله بگويم.

يك عربي را ديدم كه اطاق بالايش خالي بود، اجاره نشين بود، سيم‌ها به هم وصل شده بود، اول ما خلق او گرد بود. اين عرب به فكر افتاد كه من تو اين مردم آخرش گم ميشوم و شهر هم بزرگ است، جمعيت زياد است، مثلا اصفهان چهارصد هزار جمعيت دارد، يك كاري بكنم كه گم نشوم، چه كار كنم؟ گفت: يك نشانه‌اي به خودم ميگذارم كه گم نشوم. رفت يك كدوي كلمي خريد و آورد و سوراخ كرد، يك نخي از آن رد كرد و اين كدوها را به پايش بست.

شب وقتي ميخواست بخوابد، محكم كدو را به پايش ميبست، صبح كه بيدار ميشد، نگاه ميكرد، ببيند كدو به پايش هست يا خير؟ ميگفت: الحمدلله گم نشده‌ام.

لوطي‌ها و رندها فهميدند اول ما خلق او مدور است، اين عقلش قدري كوتاه است، شب همان‌طوري كه خوابيده بود، آمدند كدوها را از پاي او باز كردند و به پاي يك كس ديگري بستند.

صبح عرب از خواب بيدار شد، تا نگاه به پايش كرد، ديد كدو نيست، دو دستي زد توي سر خودش، آهاي، داد، ديدي گم شدم، ديدي گم شدم، نگاه كرد، ديد كدو را به پاي آن يكي بسته‌اند، توي فكر رفت، گفت: اگر من من هستم پس كدو آن‌جا چكار ميكند؟ اگر او من هست، پس من كي هستم؟

اين قصه چه ميگويد؟ به سر مبارك خودم كه پدرم خاك شير نبات خرج كرده و مفت بزرگ نشده‌ام، بی‌خود قسم نمی‌خورم، نه عشر از ما همان عرب هستيم، نترسيد، نود و نه صدم از ما همان عرب هستيم، بالاتر برو، نهصد و نود و نه هزارم ما آن عرب هستيم، ما خودمان را به كدو ميشناسيم، اين بدن كدوي پاي ما است، ما بدن نيستيم.

انسان نه چند صورت بيمعنا را انسان نه بلغم و دم و صفرا را

موسي شنيدي و شجر و وادي و آن آتش و تكلم و اصفاء را

از سوز و سينه دل انسان بين نار و درخت و سينه سينا را

خودتان را بيچاره‌ها گم كرده‌ايد، خودتان را به بدنتان ميشناسيد. ميگوئيد من من، ميزنيد به سينه. هر روز هم ماماني ميكنيد خودتان را. اگر صورتش يك خورده مو در آورد، با ماشين برقي آن را ميبري، من ضعيف شده‌ام، خيال می‌كنم من بدن هستم. بابا تو بدن نيستي، اين بدن لباس تو است.

و لو مربوط به اين مباحث هم نيست، اما پيش آمد، چند كلمه‌اي بايد بگويم:

بدن لباس تو است، عينا اين عبا و قبا چطور است، من تعلق تدبيري به آن دارم، ميپوشم، گاهي هم آويزان ميكنم، بدن هم يك لباسي براي ما هست، گاهي آن را ميكَنيم، وقت خواب آن را ميكَني، وقت مرگ حسابي كنده ميشود.

تا بداني كه تن آمد چون لبيس   رو بجو لابس لباسي را مليس

لباس به ضرورت شعر لبيس شده است.

روح را توحيد الله خوشتر است   غير ظاهر دست و پائي ديگر است

دست و پا در خواب بيني و ايتلاف 28 آن حقيقت دان مدانش از گزاف

في الجمله، اين بدن كدو است، تو هم خودت را به اين كدو ميشناسي.

گوهر خود را هويدا كن كمال اينست و بس خويش را در خويش پيدا كن كمال اينست و بس

اي معلم زاده از آدم اگر داري نشان   چون پدر تعليم اسماء كن كمال اين است و بس

اسمهاي خودت را فهميده‌اي، اسم‌هاي كوني را، خير.

به هر صورت برگردم.

آن بزرگ به من فرمود: فرزند، ديدم توي سير خودت هستي، در عالم مراقبه خويش هستي، ميخواهي خودت را از خودت پيدا كني و در خودت خودت را بجوئي، ديدم در مرئا و منظر هستي، جماعتي متوجه تو هستند، ممكن است سوء تفاهم بشود، بلندت كردم و آن پائين‌تر گذاشتم، اين خودش نميفهمد.

آن قدر از اين زير و رو شدن‌هاي بدني و فكري و خيالي و علمي و وهمي و عقلي بلكه حسي در ما هست الي ماشاءالله كه ما نميفهميم كي دارد ما را زير و رو ميكند؟ کی در مغز ما مطلب را القاء ميكند؟

باز يك قصه ديگر از همين شخص بگويم:

فرمود: همين بزرگوار، همين بزرگواری كه اين را بلند كرده بود، و آنجا گذاشته بود، فرمود: فرزند گول نخوري، يك عده هستند، اين‌ها در رشته سير و سلوك شيطنت‌هائي دارند، مواظب باش گول نخوري. مطلب را در فكر تو القاء ميكنند، بعد ميآيند به تو ميگويند: اگر در ذهن شما چنين مطلبي حاصل شده است، جوابش اين است. اين را خيال نكني كه او احاطه وجودي به تو دارد، غيب و شهود و قلب و فواد تو را ميگويد، نه، او خودش مطلب را القاء كرده است.

الان این مطلب در آمریکائيها و اروپائيها، القاء فکر و التقاط فکر خودش يك رشتهاي است و من راه علمي آن را هم بلدم، راه علمي و عمليش را بلدم، يك خورده بيشتر بگويم چهار تا جوان دو رو برم هستند، ميگويند: بگو و مصلحت نيست آنها بدانند و در این راه بیافتند. اینجا نشسته، يك مرتبه فکر رفيق خود را که در زاهدان است، آن سر ايران، مي خواند، آن رفيقي که در رضائیه است، آن سر ايران، در فکر او مطلب ميااندازد. او يك مرتبه ميبيند يك مطلبي در فكرش پيدا شد، اما نميفهمد كي انداخته و چطورانداخته است؟ این هم يك رشته عجيبي هست كه اگر بخواهم دامنهاش را بدهم، پنج، شش شب حرفهاي عجيبي اینجا هست.

این موضوع القاء کردن در فکر طرف یا فکر طرف را گرفتن، از قدیم الایام بوده است، الان هم يك علمي شده در اروپا و آمریکا، رسما عدهاي هستند که التقاط فکر و القاء فکر میکنند و طرف اصلا نميفهمد.

چه خبر داريم؟ هزاران فيض وجودي، فيض علمي، فيضهاي متنوع خارجي از مبدا وجود امام عصر7 كه يدالله است، به ما ميرسد و ما نميفهميم. مگر هر فايدهاي كه به ما رسيد، بايد ما بفهميم، هم فايده را و هم علت و عاملش را و هم مبدا و مصدرش را؟ خير، خير.

پس وجود او و لو ما نشناسيم، دانستن و ديدن و شناختن ما ملاك نيست، او كار خودش را ميكند. ما بفهميم، يا نفهميم، بالاتر بيا، خير، افاضاتي ميكند كه ما ميفهميم. اينجا اجازه بدهيد دو سه دقيقه يك مقدمه كوتاه بگويم:

آقايان خيال ميكنيد آن يازده امام ديگر كه ظاهر بودند، در دسترس تمام شيعه، در تمام اوقات بودهاند؟ و هر شيعهاي هم كه ميرفته پيش آنها راه پيدا ميكرده و خواستههايش را ميگفته و امام فوری اجابت میکرده است؟ این طور نبوده است.

ديشب اشاره كردم، خيلي از شيعهها دسترسي به امامشان نداشتند، اصلا امام زمانشان را نميشناختند.

خدا روح پر فتوح تو را ای مجلسي، مستغرق در دریاهای انوار خودت بفرماید.

علماء كه مرهون او هستيد، علماء كه مديون او هستيد، بزرگان علم كه هر چه داريد از درياي كتابهاي بحارالانوار داريد، همين بچهها بايد آمين بگويند؟ همه بايد بگويند.

خدايا به ذات مقدست طبقات غير متناهي انوار را به روح مطهر اين پدر و پسر الساعه نثار و مرحمت بفرما.

خدايا به حق محمد و آل محمد: آن‌هائي كه اهانت به اين دو بزرگوار ميكنند، اگر قابل هدايت هستند هدايت كن آن‌ها را و اگر قابل هدايت نيستند زبانشان را لال بفرما.

روايات در كتاب مستطاب بحارالانوار «علامه مجلسي» قدس الله سره القدوسي است، برويد نگاه كنيد.

تو بعضي از ائمه: را شهر خودشان نميشناختند. طرف خرما فروش است، خرما ميفروخت، طرف آمد خرما خريد، در كوفه، برد، خانمش آن را نپسنديد، برگردانيد، گفت: خرما را بگير و پول مرا بده. ي بقال گفت: مگر اين‌جا نديدي، نوشتهايم جنسي كه فروخته شد پس گرفته نميشود؟ يعني وقتي آب توي گوشش كردي و به او انداختی و نفهميدي، ديگر حق نداري برگردي، اين خلاصهاش است.

گفت: من اين را قبول نميكنم. بگو و بشنو در گرفت. اميرالمومنين آمدند. اميرالمومنين7 هم پادشاه بود، هم نخست وزير بود، هم رئيس شهرباني بود، هم حاكم بود، هم پيش نماز بود، هم مدرس بود، هم رئيس و وزير فرهنگ بود، اصلا يك اعجوبه‌اي بود علي7. اين علي ما7 اعجوبه است، علي7 مظهر الوهيت ارواح است. علي7 در هر قسمت مظهرالعجائب است و آدم حيرت ميكند. در عين اين‌كه اين آقا اول خطيب سخنران است، اول گوينده دنيا است، شاهدش خطبه‌هاي نهج البلاغه، اولين يل شجاع و پهلوان و گرد ميدان است، در عين حال آن چنان رووف و مهربان و رقيق القلب است، كه يك بچه يتيم را ميبيند، هاي هاي گريه ميكند. در عين حال خودش در كوچه و بازار راه ميرود و بازرسي دكاكين را ميكند. ميآيد زير خرماها ميزند، ميبيند خرماهاي خوب بالاست و خرماهاي بد زير است، حضرت خرماها را به هم ميريزد و قاطي ميكند و ميگويد: اين حقه‌ها و غل و غش‌ها را نكنيد. هم بازرس شهرداري است، هم رئيس شهرباني است، هم رئيس قشون است، هم استاندار است، هم فرمانده است، هم قاضی عدليه است، هم مدرس است و هم پيش نماز، يك اعجوبه عجيبي است. علي ابن ابي طالب7.

ديد طرف با اين خرما فروشه دارد حرف ميزند، داد و فريادشان راه افتاده است، آمد جلو و گفت: چيست؟ آمد جلو، طرف گفت: خرما گرفتهام، بردهام خانمم نپسنديده است، حالا برگرداندهام، پولم را پس نميدهد. فرمودند: پولش را پس بده. گفت: به تو چه ربطي دارد؟ برو دنبال كارت، به تو چه؟ حضرت فرمودند: من نصيحت ميكنم تو را، خرما را بگير، خانمش نپسنديده است.

توي روي اميرالمومنين7 ايستاده و يك و دو ميكند. در اين بين‌ها، سه چهار نفر آمدند، بلند گفتند: السلام عليك يا اميرالمومنين7. حضرت فرمودند: عليكم السلام.

مرد فهميد اين اميرالمومنين7 است، آن‌جا افتاد روي دست و پاي آقا: آقا غلط كردم. بيست و پنج خوردم، از من راضي باشيد. فرمودند: پول اين را بده برود، آن وقت من از تو راضيام، من كاري ندارم، مقصد من همين است.

آقا، كاسب كوفه است، علي7 پادشاه كوفه است، اهل كوفه است، علي7 را نميشناسد.

حضرت رضا7 فرمودند: بابايم موسي بن جعفر8 در مدينه راه ميرفتيم، بعضي‌ها از من مي پرسيدند اين كيست؟ ميگفتم: «شيخ من اشياخ قريش»

شما خيال ميكنيد يازده امام را همه مردم، حتى همه مردم شهر خود امام ميشناختند؟ خير. تازه آن‌هائي كه ميشناختند، مگر هر روز و هر شب آن‌جا خانه بي بي بوده است كه هر ظهر و هر عصر و هر صبح و هر وقت بروند آن‌جا، در را باز كنند، بگويند بسم الله و بنشينند آن‌جا، دل بدهند و قلوه بگيرند، گل بگويند و گل بشنوند؟ اين طورها نبوده است.

اوقات معيني خدمت حضرات ائمه: ميرسيدند، آن هم اگر در حصر نبودند و در محاصره نميبودند و اگر در كنترل دولت وقت نبودند. تازه وقتي كه ميرسيدند مگر جلو دهانشان باز بوده كه هر چه ميخواهند، بخواهند؟ و هرچه خواستند فوري به آن‌ها بدهند؟ آن شيعه ميآيد ميگويد: زنم نميزايد، دعا بدهيد تا بزايد، بگويد بسم الله. آن يكي ديگر بگويد من كسبي ندارم، پنجاه هزار تومان سرمايه بدهيد، بگويند بگير. آن يكي ديگر بيايد بگويد: من خانه ملكي ندارم، خانه بدهيد، بگويند بگير.

اگر اين‌طور ميبود يك دانه يهودي نميماند. يهودي ببيند يك موسسه‌اي است، هم دارو ميدهد، هم معالجه ميكند، هم پول مجاني ميدهد، اين بر يهوديت باقي ميماند؟ يهودي‌ها براي دو قران دين را ميفروشند، اين را بدانيد. آن وقت اين‌ها بر يهوديت باقي ميمانند؟ ابدا. يك سني باقي نميماند، يك فقير توي شيعه باقي نميماند.

يكي از شيعيان پيش حضرت زين العابدين7 آمد و اظهار دست تنگي كرد. حضرت بنا كردند به گريه كردن. گفت: آقا چرا گريه ميكني؟ گفت: گريهام براي اين است كه آدم ميبيند دوستش گرفتار است و نميتواند رفع گرفتاريش را بكند. كه بعد دشمنان اين كلمه را شنيدند و بنا كردند شماتت كردن: اين‌ها گاهي ميگويند عرش در قبضه ما است، عرض در قبضه ما است، شرق و غرب در حيطه تصرف ما است، گاهي هم بنا ميكنند گريه كردن، ميگويند كاري از دستمان بر نميآيد. اين

کلمه را مرد شنید، آمد به زین العابدین7 گفت. حضرت فرمودند: الان اذن داده شد بر فرج تو، ما بدون اذن خدا کار نمیکنیم و نمیتوانیم بکنیم.

الان «اذن الله بالفرج»، خدا اذن داده و مشیت او تعلق گرفته است و ما وعاء مشیت خدا هستیم، بگیر، این دوتا نان را، بگیر و برو. رفت و میلیاردر شد.

مگر همچنان بوده که هر شیعه‌اي هر وقت رفت در خانه امام، امام را ببیند و حاجتش را بگوید و آن‌ها هم حاجتش را روا کنند؟ این خبرها نبوده است عمو جان. از صد تا یکي شیعه، آیا خدمت امام برسد یا خیر؟ آن هم شیعه‌هاي خود شهر، شیعه‌هاي خارج که مسافرت‌هاي قدیم خیلي مشکل بوده است. از صد تا یکي برسد خدمت امام، راهش بدهند، حاجتش را بگوید، از هزار تا حاجت یکي را بگشایند، باقي را بگویند دعا میکنیم، یا بگویند صبر کنید، یا بگویند خدا تو را دوست میدارد که مبتلاء به این بلاها باشي، همین‌طور، از هزار تا یکي را بر میآوردند.

به خود ائمه: قسم بیشتر از آن‌ها امام زمان7 نسبت به شیعیان بر آورده است. سرتان را کرده اید زیر شن، مثل کبك که سرش را میکند زیر برف، خیال میکند کسي او را نمیبیند و حال آن‌که صیادها در کمین هستند. سرتان را زیر برف کرده‌اید، قدري کتاب نگاه کنید، قدري با اهلش معاشرت کنید، قدري این دنده‌هاي بچگي را دور بیاندازید، این تعصبات جاهلانه را دور بریزید. به جان خودم، در دوران غیبت او، همین یك بزرگوار، به عقیده من برابر نصف ائمه:، در این دوران حاجت گشائي شیعیان کرده و فایده به آن‌ها رسانده است، فایده علمي و فایده عملي. یك تکه بگویم، چون اهل علم تشریف فرما هستند.

«امیر علام» یکي از شاگردان «مقدس اردبیلي» است. مقدس اردبیلي مرد ملائي است، چون تقوایش زیاد بوده است، جنبه قدسش را مردم بهتر میفهمیدند، لذا مقدس میگفتند او را و الا جنبه علمي او خیلي فوق العاده بوده و از محققین و فقهای بزرگ بوده است. ایشان توي صحن امیرالمومنین7 اطاق داشتند. یك شاگردي دارند به نام امیر علام.

امیر علام میگوید: یك شبي بیدار خوابي، من در صحن امیرالمومنین7 افتاده بود. صحن، هم صحن بود و هم اطاق مدرسه بود، طلبه‌ها آن‌جا بودند. گفت: بیدار خوابي من در صحن افتاده بود، آمدم توي صحن، نیمه‌هاي شب است، مثلا ساعت ده و یازده است، چشمم افتاد به مقدس اردبیلي. دیدم او هم توي صحن است، تعجب کردم، مقدس این وقت شب او هم مثل من بیدار خوابیش گرفته است،

ديدم مقدس دارد ميرود رو به حرم، حرم اميرالمومنين7. همچنان‌كه رفت به طرف حرم، در حرم به روي او باز شد، مشرف به حرم شد.

من اخلاص داشتم به مقدس، شاگردش بودم، اما به اين پايه نميدانستم كه در حرم اميرالمومنين7 برايش باز ميشود، وقتي ديدم ارادتم بيشتر شد.

يك كلمه به طلبه‌ها بگويم:

طلبه‌ها، آقايان، نور چشم من، آقايان من، مقدس اردبيلي شش تا انگشت نداشت كه شما پنج تا داشته باشيد، مقدس اردبيلي از ما وراء اين عالم نبوده است كه شما نباشيد. يك خورده تقوا و پرهيزگاري و احتياطات شرعي را بيشتر ميكرد، به آن پايه رسيد كه در حرم اميرالمومنين7 به روي او باز شد. شما هم اگر قداست و تقوايتان را بيشتر كنيد و آن وجهه خلوص و اخلاصتان را زيادتر بفرمائيد، براي شما هم باز ميشود. هم در ولايت معنويه علي7 و در حرم روحانی علی7 هم در حرم جسماني او.

گر مرد اين دري بدر آي كاندرين سرا   دربان براي منع خروج است ني دخول

یک مقدار اسحار بیدار باشید. امروز در مدرسه به بعضی طلبه‌ها گفتم، حالا به همه طلبه‌ها می‌گویم.

بالاترين مفتاح توفيق شما بيداري آخر شب و ثلث آخر شب و بين الطلوعين است.

هر گنج سعادت كه خدا داد به حافظ   از يمن دعاي شب و ورد سحري بود

من اين طلبهها را از جانم بهتر ميخواهم، اين را بدانيد. اين است كه تا جائي ميرسد كه يك كلمه‌اي ميبينم به دردشان ميخورد، ميگويم، خواه با جمله معترضه باشد يا غير معترضه.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند   و اندر آن ظلمت شب آب حياتم دادند

چه مبارك سحري بود و چه فرخنده شبي   آن شب قدر كاين تازه براتم دادند

بيداري ثلث آخر شب را طلبه‌ها تعطيل نكنيد، از اين طرف زودتر بخوابيد تا زودتر بيدار شويد. اين يازده ركعت نافله را بخوانيد، حالا آن مستحبات شما را خسته ميكند، لازم نيست، اما همين يازده ركعت را بخوانيد و از بركات و رحمات نازله آخر شب و بين الطلوعين خودتان را محروم نكنيد، كليد توفيقات شما است.

اگر شما هم مثل مقدس، داراي تقدس و تقوا شويد، در حرم معنوي علي7 به روي دل شما و در حرم ظاهريش به روي جسم شما باز ميشود. خوب.

گفت: مقدس توي حرم رفت. و من جرات نميكنم بروم. آمدم كنار ايستادم، ديدم مقدس دارد تو حرم حرف ميزند. با چه كسي حرف ميزند؟ بعد از چند دقيقه مقدس از حرم بيرون آمد. راه در صحن را گرفت و رفت. من هم به قول مشهدی‌ها زاغ سياه او را چوب ميزدم، دنبال سرش راه افتادم. او از صحن بيرون رفت، من هم بيرون رفتم، توي بازار، من هم رفتم، توي كوچه رفت، من هم رفتم، او دم دروازه رفت، من هم دنبال سرش رفتم، او رفت و من رفتم، او رفت و من رفتم، تا به مسجد كوفه رسيد. توي مسجد كوفه رفت، جرات نكردم بروم، آن‌جا مرا ميديد. چند دقيقه دم در مسجد كوفه ماندم، يك وقت ديدم مقدس بيرون آمد و به راه افتاد رو به نجف. من هم سياهي به سياهي، دنبال سرش ميآمدم، حالا دم دم‌هاي اذان صبح است و هوا ساكن است، جنبشي ندارد، كوچك‌ترين صدائي طنين مياندازد. يك مرتبه اين سرفه بي پير آمد، صدا پيچيد، مقدس برگشت نگاه كرد، گفت كيستي؟ من نميتوانستم چيزي نگويم. گفتم: امير علام، بنده و مخلص شما هستم. امير علام، اين‌جا چكار ميكني اين وقت شب؟ گفتم هيچ چيز. نه نميشود، لابد يك چيزي است، بايد بگوئي. گفتم: نگاه كن آقاجان، از آن ساعتي كه تو آمدي، رفتي در حرم اميرالمومنين7 و در به روي تو باز شد و آن‌جا صحبت كردي و بعد بيرون آمدي و مسجد كوفه آمدي، من دنبال سر شما بودم، امشب جاسوس و مفتش و كارآگاه تو شدم. دست از تو بر نميدارم، قصه را به من بگو.

اين‌جا من حالا حرف‌هائي دارم در تشرف خدمت امام زمان7، و در اظهار كردن و يا نكردنش، اين‌جا هم يك مباحثي است كه فرصتش را ندارم: نه آن چنان است كه هركس رسيد خدمت امام زمان7، لب را به كلي، به كلي بايد ببندد كه احدي جز خدا و او نداند و نه آن چنان است كه غار غار، دار دار، راه بياندازد، مطلب في ما بين است. هر جائي يك خصوصيتي دارد، گاهي زمينه‌هائي فراهم ميشود كه كسي‌كه تشرف پيدا كرده است، بايد بگويد. گاهي هم زمينه‌هائي هست كه نبايد بگويد.

مقدس احساس كرد كه اين اميرعلام را ميخواهند خبردار كنند، يك چيزهائي هست، اگر نميخواستند خبردار شود، او را به اين‌كار بر نميگماشتند كه بيدار بماند و مقدس را ببيند. مثل اين‌كه نصيب او شده يك چيزي بفهمد.

فرمود عهد و پيمان از تو ميگيرم كه تا زنده‌ام حرف نزني.

اين هم باز نكته دارد: چون گفتن در زمان حيات، گاهي منشا ميشود كه دكان و دستگاه عُمَري پيدا شود، آن وقت بامبول‌هائي هم از حقه بازها بروز كند. خطرها خيلي دارد.

اين بود كه عهد گرفت كه تا زندهام هيچ چيز نگوئي. فرمود: راست مطلبش اين بود: در يك مبحث علمي، مدت‌ها مانده بودم، گيج و گير بودم، به هر كتابي كه مراجعه كردم، به هر كسى مراجعه كردم، حل عقده نشد و مساله مشكلش بر طرف نشد. ديشب همان‌طوري كه تو اطاق بودم، يك مرتبه عقل به من هي زد: احمد، اسمش احمد بوده است، تو عجب آدم بيكاره‌اي هستي، در كنار درياي آب گوارا لب تشنه؟ تو در كنار اقيانوس علم هستي.

علي7 باب مدينه علم پيغمبر9 است:«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» [9] اين را خود سنيها نقل كردهاند، به كتاب مستطاب «الغدير» مراجعه كنيد.

آقايان طلبه‌ها، اغلب آيات الهيه شرف حضور دارند، خدا به عز امام زمان7، آيت الله شما را براي شما آقايان نگه بدارد. آقايان اهل علم، برويد «الغدير» مرحوم «علامه اميني» را بخريد، پولش را هم از آقايان به زور بگيريد، بگيريد، بالاترين محل براي سهم امام همين‌جا است. لااقل در هر مدرسه‌اي سه دوره كتاب الغدير باشد، و رواياتش را و اين كتاب مستطاب را هر يازده جلدش را مطالعه كنيد.

آن‌جا اين روايت از ماخذ عامه نقل شده است، پيغمبر9 فرموده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» نگفت: ابو بكر بابها، نگفت: عمر بابها، نگفت: عثمان بابها، نگفت: معاويه بابها. گفت: على7 بابها، به حكم عقل، بايد ما دنبال ملا برويم، به حكم عقل، تبعيت از عالم بايد بكنيم، و علي7 باب علم پيغمبر9 است. شيعه كه دنبال علي7 را گرفته است از اين جهت است.

به هر جهت عقل به من هي زد، گفت احمد: باب مدينه علم پيغمبر، اين اقيانوس علم در صحنه است، بلند شو برو از حضرت بپرس، علي7 كه مرده نيست:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعكَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرْزَقُ فَاسْأَلْ رَبَّكَ وَ رَبِّي فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي- فَإِنَّهَا تُقْضَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» [10] ،

(وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ الله أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون) [11] .

مرا اين‌جا بياناتي است: اين حيات، حيات جسماني مراد است علماء، به هر حالت.

گفت: علي7 زنده است، ميشنود، برو الان سوال كن، از خودش بپرس. گفت: اين تشكيك عقلي و اين تحريض فكري مرا وادار كرد، از جا بلند شدم، آمدم بروم دم در و از حضرت بپرسم، آقا بزرگواري فرمودند. هركس رو به آن‌ها برود، آن‌ها جلو مي‌آيند، آن‌ها مظهر لطف خدا هستند.

خدا گفته است:

« مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَ شِبْراً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعاً » [12]

اين‌ها هم مظهر لطف خدا هستند، هركس رو به اين‌ها برود، اين‌ها هم مي‌آيند. گفت: رفتم تو، گفتم يا علي7، در را باز كردند، يا اميرالمومنين7 گير كرده‌ام.

صدا بلند شد، الان فرزندم مهدي7 در مسجد كوفه است، برو از او بپرس.

آقايان اين‌جا هم باز رموزي است. ما مامور هستيم از ولي وقت بگيريم، اگر آن‌ها هم بخواهند يك چيزي بدهند از مجراي ولي حي مي دهند، چنان‌كه خدا اگر بخواهد به ما فيضي برساند، از مجراي ولي ميرساند: «السبب المتصل بين الارض و السماء» حبل ممدود اوست، ؟؟؟ 58 باب الله او است، خدا از در ميدهد، خدا بوسيله ميدهد، خدا به ريسماني كه انداخته، دستشان را بايد به اين ريسمان‌ها بگيرند و بيايند بالا. يك ريسماني انداخته، يك سرش به قطب لاهوت، يك سرش هم به قعر چاه ماده و ناسوت. هركسي كه ميخواهد از اين چاه بيرون بيايد، اين ريسمان را بگيرد و بيايد بالا.

كار پيغمبر9 و امير المومنين7 از خدا معتبرتر نيست، آن‌ها هم دنبال خدا ميروند. خدا به هركس هر چه ميخواهد بدهد، از راه امام زمان7 ميدهد، علي7 و پيغمبر9 هم اين‌طوري است.

فرمود: امام زمان7 است، برو از او بپرس. در مسجد كوفه شرفياب حضورش شدم، چشمم به جمال نورانيش روشن شد، گوشم از بيانات روحانيش ملتذ شد، مسالهام را عرض كردم، جوابم را شنيدم. براي آن‌كه گفته نشود انسداد باب علم است، اين قضيه في واقع است، هر وقت بخواهم فتح ميكنم باب را، و اگر نوعا و عادتا انسداد باب علم است. اين را علماء فهميدند چه گفتم.

خدايا به عز خاتم الانبياء9، به جلال سيد الاولياء7، به ارواح ائمه هدي:9 پيوند علماء ما طلاب و محصلين ما را با امام زمانشان7 محكم‌تر بفرما.

چشمه‌هاي علم ولايتي را از اقيانوس امام عصر7 بر دل طلاب و محصلين و عموم روحانيين ما جاري فرما.

الهي به روح مقدس پيغمبر9 و دوازده وصيش: و دخترش فاطمه زهراء3، دست همه شيعيان مسجد ما را به دامان امام زمانشان7 برسان.

اي آئينه جمال سبحاني

يابن العسكري7

آي، قافله را ببنديد، برويم سوي كعبه مقصود، ببينيم چه ميشود، آيا تو هم توجه مي‌كني؟ فرزند پيغمبر،

آقا. بزرگوار،

اي آئينه جمال سبحاني اي ذات خدا را نكو برهاني

مولا جان،

از هجر تو قامت فلك خم شد هم قامت دين ز حمله دشمن

پسر امام حسن عسكري7،

ما كه چيزي نيستيم، قامت فلك هم خم شده است.

شاها،

؟؟؟ 1:03:25 بگذشت هزار سال و بل افزون اين شام فراق را نشد پايان

من از زبان شما می‌گويم، هرکس دلش همراه است، اشک بريزد، بنالد، ؟؟؟

شاها مپسند اين جدائي را

قربان خاک پايت يا صاحب الزمان7

شاها مپسند اين جدائي را بردار نقاب از رخ تابان

خدايا به اسم اعظمت به زودي ظاهرش بفرما.

به حق خاتم النبيين9 دست ما را به دامانش برسان.

خدايا به روح مطهر فاطمه زهرا، ام الائمه النجباء صديقه كبري3، به حق آن بي بي، به سوزهاي سينه، به دردهاي دل، به اشك‌هاي ريزانش، به زودي اين شيعه را از مفارقت امامشان به وصال امامشان برسان.

دنباله عرايض، اين چند شب ديگر تشريف بياوريد، قدري وظايفتان را بشنويد، چيزهائي كه شايد يك وقتي ديدي برق خلمي در دلي جست و به راهي رفت. مخصوصا جوان‌ها. يك قصه به عنوان شاهد مطلب برايتان خواهم گفت و اميدوارم كه جوان‌ها به راه بيافتند و آن‌ها اگر به راه افتادند، سه منزل يكي ميروند. پيرمردها، مثل خود بنده، خسته هستيم، از اين قدم تا آن قدم، دو دقيقه طول ميكشد، ولي جوان وقتي به راه افتاد، يك فرسخ را يك ربع ساعت ميرود. جوان‌ها بيايند، يك چيزهائي را به آن‌ها عرض كنم، يك وقت ديدي خدا در دل آن‌ها انداخت و به راه افتادند و به نتيجه رسيدند.

خدايا به حق پيغمبر9، پير و جوان و كوچك و بزرگ و زن و مرد و عالم و عامي مجلس ما را، در ظل لواي ولاي امام زمان از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌اي حفظ بفرما.

ديشب يا پريشب دم در مسجد كه مي‌آمدم، يك آقائي به من گفت: يك توسلي به حضرت ابوالفضل7 داشته باشيد، من هم گفتم چشم، فراموش كردم، امشب مي‌خواستم يتيم نوازي كرده باشيم، از فرزند امام حسن7 يك دو تا مصيبت بگويم، يادم آمد به او هم قول دادم. گفتم باشد براي فردا شب، امشب برويم در خانه قمر بني هاشم7، باب الحوائج الي الله، علمدار سيد الشهداء7.

تا وقتي‌كه امام حسين7 او را داشت، هيچ غم و غصه‌اي نداشت، به رفتن او كمر امام حسين7 شكست.

وقتي از سر نعش ابوالفضل7 برگشت، ديدند زار زار گريه ميكند، آرام آرام ميگويد: «الان انكسر ظهري و قلت حيلتي و انقطع رجائي» [13]

به خيز از جا و ؟؟؟ 1:08:50 بار دگر پا به

ابا الفضل7، برادم،

خيز و برگردن گرگان فكن از كمند بيش از اين بي كس و بي يار حسين7 را مپسند

چه شد آن دست بلندي كه به آواز بلند دعويت بود كه من بازوي حيدر دارم

مي‌ديدند مادرش نشسته است، عيالش نشسته است، پسرش نشسته است، مادر اباالفضل3، پسر ابالفضل را روي دامن ميگذاشت. خدا همه شما را قسمت كند مدينه برويد.

در بقيع يك جائي است كه ام البنين3 مي‌آمده است و آن‌جا روضه‌خواني ميكرده است. اين بچه ابا الفضل7 را روي دامن مينشانده است، نگاه به صورتش ميكرد، زار زار اشك ميريخته است.

يك چند تا شعر هم ميخوانده است:

؟؟؟ 1:11:00

اين شعرها را براى علماء مى‌خوانم.

ميگفت:

مردم ديگر بعد از اين من را ام البنين3 نخوانيد، مرا به ياد شيرها نياندازيد. يك وقتي من را ام البنين3 ميگفتند كه چهار پسر داشتم، الان بچه‌هايم همه زير خاك هستند.

هشت، نه نفر از برادران ايماني، از علماء و غير علماء و از خواهران محترمات ما، از شما در خواست كرده‌اند ده نوبت آيه مبارك «امن يجيب» را بخوانيد. هر دو آيه براي يك نفر، پنج نفر در خواست حاجت از من كرده‌اند.

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيم)

(أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوء) [14]

باسمك الاعظم الاعظم الاعظم

بحق القرآن العظيم و بخاتم النبيين9 و بالائمه المعصومين:

با حال استغاثه و لابه و انابه،

ده مرتبه بلند،

يا الله

اي صاحب قرآن عظيم، اي فرستنده خاتم النبيين9، به اين دو كتاب تكوينى و تشريعى مقدست، همين ساعت و همين امشب، امر ظهور امام زمان7 را مقرر فرما.

همه اين جمع را از مرد و زن و عالم و عامي، جزء خدمتگزاران و ياوران و نوكران امام زمان7 قرار بده.

همه را در پناه اين بزرگوار از جمع آفات و بليات حفظ فرما.

تمام مسلمانان جهان را در پناه امام زمان7 از شر كفار مصون و محفوظ بدار.

شر و ضر كفار را به خودشان برگردان.

مشكلات ما را حل و آسان فرما.

سیئات اخلاقي ما را اصلاح فرما.

به حق امام زمان7 نعمت ولایت امام زمان7 را در دل اولاد ما، نسلا بعد نسل جاري فرما.

خدایا فرزندي كه ولي امام زمان7 نباشد به ما مده.

فرزندان ما را ولي و متولي ولاي اهل البیت: سیما امام زمان7 فرما.

بیمارانمان را شفاي خیر عطا فرما.

من امروز یک بیماری را لله و بالله به عیادتش رفتم، بر خودم واجب دانستم دعا کنم، حضرت آیت الله آقای حاج سید مهدی نجفی، این بزرگوار را به تقوی و قداست همه شما معرفی می‌کنید. این مرد بیمار است.

خدایا به امام زمان7 کسالت را از وی به زودی برطرف بفرما.

همه بیماران ما را لباس عافیت بپوشان.

بیماری‌های معنوی ما را شفا بده.

توسعه رزق، وفور نعمت، به همه شیعیان، بلکه به مسلمانان عطا بفرما.

همه علماء و روحانیین گذشته را با امام باقر7 و امام صادق7 محشور بفرما.

همه موجودین را، سیما علمای این شهر، آیات حاضرین در مجلس در پناه امام زمان7 از هر شری و ضری، از هر خطا حفظ بفرما.

ذوی الحقوق ما را بیامرز.

از این دعا فراموش نکنید.

هرکس در این مسجد یک، یا الله به عنوان بندگی تو گفته است، خدایا او را بیامرز.

از ثواب‌های مجلس به ارواح آنان برسان.

آقایان محترمین، بانوان مخدرات، هر حاجت شرعی دیگر دارند، برآور.

عواقب امور را به خیر بگردان.